

(سعدی)

گر من ز محبت بگیرم دامن بقیامت بگیرم

(نیزهم)

اگر من دوست میدارم جمال شاهدانچو دوست میدارم جمال شاهدانچو دیدن

(نیزهم)

کسی را که اختیاری هست و محبوبی و معشوقی مراد از بخت و حظ از نفس و مقصود از جهان آرد

(نیزهم)

تاشوق رخت برد بروای دلم در وادی حیرت است ماوای دلم

لطف تو اگر دست نگیرد او را پس وای دلم وای دلم وای دلم

همام

ای آرزوی چشمم رویت بخواب دیدن دوری نمیتواند بیوند ما بریدن

ترسم که جان شیرین هجران بلب رساند تاوقت آنکه باشد مارا بهم رسیدن

موقوف التفاتم تاکی رسد اجازت از دوست يك اشارت و ز ما بسر دیدن

(يك شخص مهم)

بقلم آقای میرزا محمدخان بهادر

(یا میرزا تقی خان انابك)

(۳)

چون بمنزل خود باز گشت ، میرزا آقاخانرا احضار فرمودند و بخواهد ید او ، که رکن عمده تحزیب کار امیر بود ، با سایر مدعیان ، صحیفه برداشته اباطیل و اکادب بیمعنی در وی نگاشته اسمش را « تقصیرات امیر » گذاشته مصحوب میرزا آقا خان نزد وی ارسال داشتند و دیگر او را بجواب و سؤال نگذاشتند . جلیل خان نیابت با صد سوار فی الفور او را حرکت داده روانه

کاشان گردید - ولی صد هزار آفرین بر غیرت حریم او که دست از او رها نکرده و همراه او برفت و هرچه منعمش کردند مفید نیفتاد ، در کمال تمکین و احترام با او رفتار و تسلیه خاطر او را مینمود - بعد از آنکه در قریه فین منزل گزیدند ، و چند روزی گذشت ، معاندین ترسیدند که رشته انتظام داده او زود گسیخته شود و پادشاه ملتفت گردد و او را باز روی کار آورد و در مقام تلافی از آنها برآید - همت بدفعش گماشتند و پادشاه را براین داشتند که حکم قتل او را داد - حاجی علیخان فراشباهی ، فراشان غضب را برداشته روانه کاشان گردید و از مقدرات اینکه حریم محترم او چون معرفت کار را داشت و از این معنی متوهم بود ، آنی از وی غفلت نمی نمود - آن روز مخصوص امیر بحمام رفته و حمام دربی بخارج و دربی باندرون داشت - حاجی علیخان و فراشان از درب خارج داخل و درب داخل را مسدود نمودند که اگر خبر بحریم حرم رسد کسی نتواند بحمايت آید چه اگر خبر میرسد ، حرم او البته کار را دشوار میکرد و مضایقه نداشت حاجی علیخان را بقتل آورد - پس از آن داخل حمام شده ، امیر ، بمجرد ملاقات ، مسئله را دریافت کرده غسلی کرد و قطیفه طلید و از گرم خانه برآمده بیرون حمام بنشست و در کمال وقار بدون اظهار عجز و اضطراب ، حکم داد تا دو دست او را فصد کردند ، و هر یک را دو فصد ، و دستها را بر زمین گذاشته با حاجی علیخان مشغول صحبت و شمردن حقوق خود بر دولت شد و حاجی علیخان نیز سر خجلت بزیر افکنده تصدیق و اظهار شرمساری و خجلت خود را از ماموریت این عمل میکرد تا از زیادی اجرای خون ضعف شدیدش عارض شده بیفتاد - و پس از آن فراشان غضب باتمام کارش پرداخته ، حاجی علیخان ، بمحض فراغت ، از ترس حریم حرم مکث نکرده فی الفور مراجعت کرد - رحمة الله علیه و علی من ینذکره بالرحمة همان نگارنده مینویسد که بعد از آنکه امیر کبیر شهید شد ،

میرزا آقاخان نوری بر مسند صدارت نشست و دل بر عایت اقارب و منسوبان بست و باندك زمان . *بیت* .  
 چو سواران خوی و خمسه و خلخال و مرند جنگی صاحب اصطبل و يدك چكد گراست  
 در حق اهالی نور و كجور صدق پیدا کرد . و همان سلسله خودش  
 هم آحر بیشتر سبب خرابی او شدند و الحق نیکو سلسه نبودند و هر يك که  
 در جائی مأمور شدند ، مردم هزار یاد از ایروانی و ماکوئی و زمان حاجی  
 میرزا آقاسی کردند و همین بد رفتاری سلسله و اقارب او و نالش خلق بخداوند  
 سبب اقراض دولتش گردید . والا خودش نیز چندان مرد بد فطرتی نبود بلکه  
 سلامت نقشش از امیر اتابك بیشتر بود ولی در همین يك ققره ( امتیاز داشت )  
 والا در لوازم ریاست و سیاست و قواعد نگهداری مملکت - و پرستاری رعیت کسی  
 با امیر همسری ندارد - بعد از چند سطری که اختصاصی بما نحن فیه ندارد  
 میگوید : از جمله اموری که امیر در آن کار شروع داشت و ناتمام کرد و باهتمام  
 صدر اعظم تمام شده یکی این بود که وزرای دول خارج عمه جات و  
 کارکنانی که از اهالی ایران داشتند و همچنین تبعه خود را که ساکنین ایرانند  
 باسم و رسم بنسبند و بکار گفان دولت بسیارند که دیگر هر روزه کسی را  
 باسم بستگی خود حمایت تمامند و حد توسط خود را بدانند - و دیگر اتمام  
 مدرسه دارالفنون بود که مدرسه در ارك طهران بنا نمودند و جمعی کثیر از  
 اولاد عمه جات دیوان و غیره را در آنجا برده و از مملکت آستریه معلم چند که  
 در علم طب و هندسه و دوا سازی و حکمت طبیعی و سایر فنون ماهر بودند آورده  
 بتعلیم آنها مشغول شدند و اینکار هنوز جاری است .  
 حاجی میرزا حسن طبیب شیرازی صاحب فارسنامه در مورد سقوط امیر  
 فقط همین قدر مینویسد - « در روز هیجدهم ماه محرم سال هزار و دوست و  
 شصت هشت جناب جلالت مآب میرزا محمد تقی خان فراهانی امیر اتابك وزیر

ممالك محروسه ایران از وزارت کلیه معزول گشته مأمور بتوقف کاشان گردید و منصب جلیل او را بجناب جلالت‌آب میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله وزیر لشکر عنایت نموده او را صدر اعظم گفتند.

اگر این شرح مختصر را که بآن طرز سهل و ساده عوام فهم نوشته شد بآن مطالبی که در ناسخ التواریخ جلد قاجاریه درجست تطبیق کنند بالبداهة میفهمند که چگونه بکثرت نویسنده مزدور حقایق را مشوب ساخته است. طمطراق الفاظی که «لسان‌الملک» در آن موضوع بکار برد؛ چنان مضحکست که بی جا نیست نمونه ای از آنرا در اینجا بنگاریم. میگوید:

شاهنشاه کار آگاه چنانکه ازین پیش رقم شد میرزا تقی خان امیر نظام را بصدارت اعظم باز داشت و حل و عقد امور مملکت را بکف کفایت او گذاشت و روز تاروز تقویم عظمت و حشمت او را تقدیم کرد چون میرزا تقی خان را اصلی منیف و مجتهدی شریف نبود و الطاف و اشفاق پادشاه را حمل توانست داد چه این لقمه از اندازه حوصله او افزون و این دوستگانی از بر تافتن دماغ او بیرون بود همانا مرد چون دریا باید بود که چندانکه رودهای عظیم بدان در رود سرشار نشود نه مانند جوی که چون آب آنرا دوچندان کنی فریاد بردارد و از هر جانب سربه بیرون سو گذارد. میرزا تقی خان چون حشمت وزارت یافت و در مسند امارت جای کرد آن تندر و تکبر بدست کرد که نخستین عقل دور اندیش را پشت پای زد کوه گران سنگ را وزن کلاه نمینهاد و خرمن ماه را حشمت خاک راه نمیگذاشت شاهزادگان بزرگ و بزرگان سترک را که سالها سهل و صعب جهان را آزموده و جان و تن را با امتحانات ایام فرسوده شهد و شرنک کشیده تلخ و شیرین چشیده خدمتها کرده نعمتها برده چندانکه توانست مخدول کرد و در زوایای خمول باز داشت و مردم پدر و مادر نشناخته و دین و دنیا باخته را اختیار همی کرد و بکارهای بزرگ اختیار همی داد

و اینکار از بهر آن داشت که دانسته بود مردم بزرگ که او را بخردی دیده‌اند و فرود خویش نگریسته‌اند امروز صعب است که او را در خاطر برخویش بزرگ شمارند بلکه اگر بتواند در حضرت پادشاهش بزبان سعایت از محل خویش فرود آرند اما این مردم پست پایه که بدولت او کامکار و بقوت او نامبردارند هرگز از دعای او نگاهند و جز بقای او نخواهند بالجمله کار از اینگونه کرد تا اعیان ایران را پوست برتن زندان و موی بر پیکر پیکان گشت و هیچکس آن نیرو نداشت که در حضرت پادشاه نام او بر زبان راند چه جای آنکه پرده او بردارند چون کار تا بدینجا استوار کرد و بر مراد خویش کامگار گشت این هنگام اظهار مسکنتی که در حضرت سلطان واجب افتاده کاستن گرفت و خضوعی که در قربت پادشاه فرض گشته خوار همی داشت شاهنشاه کار آگاه مخاطرات زشت او را همه روزه از جبین او مطالعه میفرمود و بحدت ذکا و حسن کیاست کردار او را بمیزان فراست می‌سنجید و بصبر و سکوتی که خدای در طبیعت پادشاهان بودیعت نهاده است حمل آن قتل میداد و از زحمت این مصابرت چین مضاجرت بر جبین نمینهاد.

این تاریخ رسمی ایران در مورد فوت امیر چنین مینویسد. «تا در قریه فین کاشان فرود شدند در آنجا متوقف آمدند پس از مدت يك اربعین که میرزا تقی خان در قریه فین روز گذاشت از اقامت حزن و ملال مزاجش از اعتدال بگشت سقیم و علیل افتاد و از فرود انگشتان پای تا فراز شکم رهین ورم گشت و شب دوشنبه هیجدهم ربیع الاول در گذشت.»

من اینرا يك نوع انتقامی از طبیعت میدانم که بعد از این مدت که از فوت آنابك گذشته و شاید خاندان قاجار مقرض گشته این نگارش وقایع‌نگار انکشاف گردیده و در حقیقت بهترین تمکذیبی برای «ناسخ‌التواریخ» می‌باشد

این است که بتقدیم آن بمجله گرامی ارمغان می شتابم تا ضایع نشود و درمتون ادبیات ایران باقی و پایدار بماند. (۱)

### (آثار معاصران)

#### قطعه

|                           |                           |
|---------------------------|---------------------------|
| در میان دوتن ز مردم ده    | آن شنیدم که اختلاف افتاد  |
| هر که بشنید گفت به به وزه | سخنی گفت کد خدا که بدو    |
| کند آغاز اگر کهی بسامه    | کینه ورزی منافی خرداست    |
| حمله آرد اگر مهبی بر که   | وز جوانمردی است الحق دور  |
| و آنچه وامت بگردنست بده   | آنچه افزون زحق خویش نخواه |
| و کلا همچو قاضیان فربه    | بین که اصحاب دعویند نزار  |
| ترك دعوی زطرح دعوی به     | آشتی بیسخن به از جنک است  |

#### قطعه

|                             |                               |
|-----------------------------|-------------------------------|
| عده مرده دل زمرک سخن        | گاه بیگانه نزد من گویند       |
| لفظ تابوت و غسل و گور و کفن | من نخواهم که گوش من شنود      |
| سهم فرزندی من چه باشد وزن   | نه وصیت کنم که از مالم        |
| حاکم مطلق است بعد از من     | شرع و قانون بیاز مانده من     |
| لحظه تا مراست جان در تن     | من بجز فکر زندگی نکنم         |
| بسختهای همچو در عدن         | زانکه دانم که نام من زنده است |
| که برستم برغم اهریمن        | جان من هم بدست یزدان است      |
| او بگشای بردش یا گلخن       | گر بهشتی است یا که دوزخی است  |
| زندگانش برند در مدفون       | نیز تن بر زمین نخواهد ماند    |

#### بینش

(۱) اصل این کتابرا بنده از مرحوم وقارالدوله شیرازی عاریت کرده بودم و بعد از فوت او که چند سال پیش دست داد آنرا پسرش برگرداندم.